

فرهنگ‌ها در کنار هم

نگارنده این یادداشتها دانشجوی دوره دکتری پیوسته ادبیات فارسی بخش دانشجویان خارجی دانشکده ادبیات دانشگاه تهران است که از حدود دو سال پیش در کلاسهای ما گام به گام پیش می‌رود و با گنجینه‌های ادبی و فرهنگی این سرزمین آشنایی بیشتری می‌یابد. کوشش ما در این بخش بر این بوده است که فرهنگهای متفاوت دانشجویان را که از کشورهای مختلف هستند دوستانه در کنار فرهنگ ریشه‌دار این سرزمین قرار دهیم، که آشنایی‌های مهربانانه، پایه‌ایست برای آشتی همیشگی مردم همه سرزمین‌های جهان.

دکتر ژاله آموزگار

خانم کازوکو کوساکابه

(ژاپن)

(بخش هفتم)

نام و نامگذاری

دوست من چند روز دیگر زایمان خواهد کرد به احتمال قوی بچه او دختر است و در حال حاضر پدر و مادر سرگرم اسم‌گذاری هستند. یک روز اسمی را انتخاب می‌کنند و روز دیگر منصرف می‌شوند و اسم دیگری را انتخاب می‌کنند. من سعی کردم نظر شخصی خود را بگویم. نظر من این است: اسم ساده‌تر و کوتاه‌تر (از نظر نگارش) بهتر است. به دنبال آن به

دوستم چنین گفتم: روابط کشورها روز به روز تنگ تر و نزدیک تر می شود. ممکن است بچه ژاپنی در آینده در ژاپن زندگی نکند و معلوم نیست در کدام کشور زندگی کند بهمین دلیل بهتر است اسمی انتخاب شود که تلفظ و نگارش آن برای مردم کشورهای دیگر هم ساده و راحت باشد. مثلاً اسم «لیسا» اسمی است ساده و راحت؛ فکر می کنم بیان آن برای دیگران هم ساده باشد البته از چند نفر ایرانی هم پرسیدم، آنها هم این نظر را تایید کردند و نام «لیسا» را پسندیدند. فراموش نمی کنم روزی استاد زبان شناسی در کلاس دانشگاه در مورد اسم و نامها مسایلی را می گفت. چرا «سونی» در سراسر دنیا معروف است؟ شرکت سونی قبلاً اسم طولانی داشت و اسم آن ژاپنی بود. شرکت متوجه این موضوع شد و با چند تن از زبان شناسان مشورت کرد و اسم سونی را انتخاب کرد چون تلفظ آن برای همه، انگلیسی زبان و دارندگان دیگر زبانها ساده و راحت است. این موضوع در حال حاضر برای همه شرکت های بزرگ مهم است. انتخاب نام شرکت، خود یکی از علل شکوفائی و یا عدم شکوفائی یک مؤسسه و کمپانی است. امروزه بسیاری از شرکت های قدیمی سعی می کنند اسم ژاپنی را تغییر داده و اسمی را انتخاب کنند که ساده و جنبه بین المللی داشته باشد. هزینه تغییر اسم برای یک شرکت بسیار زیاد است با این وجود شرکت ترجیح می دهد اسم را تغییر دهد چون فکر می کند که منافع بیشتری عاید او خواهد شد و هزینه ها را جبران خواهد کرد.

گاهی اسمی کوتاه نیست ولی دوست داشتنی است این هم مهم است مثلاً اسم "kenwood". گاهی اسمی جوانان و نوجوانان را به خود جذب می کند و از نظر تلفظ و صدا بسیار زیباست و این نیز باعث رشد و شکوفائی آن شرکت می گردد. شاید نوشتن و تلفظ کردن اسمی به زبان فارسی مشکل باشد متأسفانه این احساس را من درک نمی کنم، شاید مشکل باشد ولی زیبا باشد نمی دانم.....

اسم من کازوکو کوساکابه است بسیاری از ایرانیها کازاکو یا کازیا و ... می گویند شاید اگر اسم من «لیسا» بود افراد براحتی یاد می گرفتند. و کمتر اشتباه می کردند. و براحتی به حافظه می سپردند. شاید کازوکو نسبت به کوساکابه راحت تر باشد، بنابراین من خودم را همه جا با اسم کوچک معرفی می کنم. در حالیکه در ژاپن اسم کوچک فقط زمانی استفاده می شود که دو نفر یا هم دوست دبستانی باشند و برای افراد عادی و حتی جاهای رسمی اسم فامیل گفته می شود، ولی من در اینجا مجبورم خود را با اسم کوچک معرفی کنم. اغلب آشنایان من در

ژاپن اسم کرچک مرا دقیقاً نمی دانند و مرا به اسم فامیل می شناسند. مایلم مسئله ای که در دانشگاه برای من اتفاق افتاد را بیان کنم.

یک روز من با آقای دکتر تفضلی کلاس داشتم. من بر خلاف روزهای

دیگر کمی دیر رسیدم. آقای دکتر تفضلی از بچه های کلاس پرسیدند

«خانم کوساکابه کجاست؟» بچه ها گفتند «خانم کوساکابه کیست؟»

آقای دکتر از این سؤال تعجب کردند. بهر حال بعداً بچه ها از من

پرسیدند: «آیا اسم شما کوساکابه است؟»

لازم است در این مقاله به این نکته اشاره کنم که ژاپنی ها برای انتخاب اسم از «کتاب

نامگذاری» استفاده می کنند. در این کتاب اسامی مختلف نوشته شده و برای هر اسمی توضیح

و تفسیری آورده شده است که تا حدی جنبه خرافاتی دارد این کتاب می گوید اگر اسمی را

انتخاب کردید آن فرد در آینده چه سرنوشتی پیدا خواهد کرد و فرد دارای چه ویژگی هایی

خواهد شد.

در سالهای قبل برای ژاپنی ها معنی اسم و زیبا بودن خط نگارش مهم بود اما زیبایی صدا

و تلفظ چندان مهم نبود و به آن اهمیت نمی دادند. ولی خوشبختانه امروزه مردم به معنی،

زیبائی خط، و صدا و تلفظ اسم اهمیت می دهند. گاهی صدا و تلفظ را به معنی و زیبایی اسم

ترجیح می دهند.

جالب است بدانیم که بسیاری از ژاپنی ها هنگام نامگذاری فرزند، ناخودآگاه دچار

خرافات می شوند. برای اینکه فرزندشان در آینده فردی خوشبخت و سعادتمند گردد تن به

یک سری خرافات می دهند. پدر و مادر سعی می کنند اسمی را انتخاب کنند که وقتی در کنار

اسم فامیل قرار می گیرد دارای معنی خوبی باشد و با استفاده از کتاب نامگذاری به این نتیجه

می رسند که آینده فرزندشان بسیار درخشان و امیدوار کننده است.

مثلاً «لیسا اویکی» (Lisa ueki) : «لیسا» اسم کوچک و «اویکی» اسم فامیل است.

وقتی این دو در کنار هم قرار می گیرند نشانگر این است که بچه پس از بزرگ شدن، فردی با

اراده قوی خواهد بود. بهر حال آیا این فکر تا چه حد صحیح است؟ و آیا دوست من تاکنون

موفق به انتخاب اسم گردیده است یا خیر، نمی دانم.

من هرگز به انتخاب اسم اهمیت نمی دهم و فکر تا چه حد صحیح است؟ و آیا دوست من تاکنون موفق به انتخاب اسم گردیده است یا خیر، نمی دانم.

(بخش هشتم)

کاشکی به دنیا نیامده بودم

در تاریخ (۲ / ۲ / ۱۷) در روزنامه ژاپن یک مقاله کوچک خواندم. البته مقاله‌های روزنامه را حتی الامکان می‌خوانم ولی اغلب فردای آن روز فراموش می‌کنم. ولی اخیراً مقاله‌ای خواندم که مرا بسیار متقلب کرده است و مدتی است که ذهن مرا به خود مشغول کرده است. عنوان مقاله چنین بود:

«کاشکی به دنیا نیامده بودم»

این عقیده و نظر تقریباً یک سوم کودکان و نوجوانان دبستانی و راهنمایی است. یک مؤسسه آموزشی تحقیقی در موریوکا (Morioka) اول نوریه نتیجه بررسی‌های خود را منتشر نمود. طبق این تحقیق و بررسی بیش از یک سوم بچه‌ها چنین عقیده دارند که: «بهرتر بود به دنیا نیامده بودم». این نشان می‌دهد که کودکان و نوجوانان چقدر تحت تاثیر محیط قرار گرفته‌اند. در ژانویه سال گذشته از بچه‌های سال سوم و سال پنجم دبستان و نیز سال سوم راهنمایی همه مدارس موریوکا، نمونه‌گیری بعمل آمد و دو هزار و نهصد (۲۹۰۰) بچه به تعدادی سؤال پاسخ دادند. از آنها سؤال شد:

- آیا احساس می‌کنید وجود شما برای دیگران اهمیت دارد یا خیر؟

- آیا شما فکر می‌کنید بهتر بود متولد نمی‌شدید؟

متأسفانه در پاسخ به سؤال دوم ۳۴ درصد بچه‌های سوم دبستان و ۳۵ درصد بچه‌های پنجم دبستان و ۳۸ درصد بچه‌های سوم راهنمایی چنین اظهار کردند که بیشتر اوقات و یا بعضی اوقات چنین تصویری دارند. جای تأسف و تعجب است که این آمارگیری در منطقه‌ای انجام گرفته که یکی از دورافتاده‌ترین منطقه نسبت به مرکز (توکیو) می‌باشد. این منطقه مانند توکیو بزرگ نیست و شهری کوچک است.

درباره سؤال اول بیش از ۵۰ درصد بچه‌های دبستان جواب بله دادند و ۵۸ درصد بچه‌های سوم راهنمایی جواب شان منفی بود. باز می‌بینیم که پاسخ‌ها بسیار مأیوس‌کننده و

تأسف‌آور است از بچه‌ها این سؤال پرسیده شد:

«آیا زندگی مدرسه برای شما جالب و جذاب و دوست داشتنی است؟»

گروه تحقیق به این نتیجه رسید که هرچه سن بچه‌ها بیشتر می‌شود تعداد بیشتری از بچه‌ها به این سؤال پاسخ منفی می‌دهند در حالی که بچه‌های کوچکتر حدود ۳۴ درصد پاسخ «نخیر» دادند.

و باز این سؤال مطرح شده:

«آیا شما می‌خواهید راحت‌تر و بیشتر بخوابید؟»

در مقابل این سؤال ۸۰ درصد بچه‌های دبستانی پاسخ دادند که کمبود خواب دارند و ۹۷ درصد بچه‌های راهنمایی نیز اظهار ناراحتی کرده و از کمبود خواب رنج بردند.

من می‌دانستم در ژاپن زندگی بچه‌های امروزی زیاد راحت نیست. رقابت بین بچه‌ها بیش از حد است و وقت آنها پُر می‌باشد. بزرگترها برای تمام وقت آنها برنامه‌ریزی می‌کنند و زمانی نیست که بچه در اختیار خود باشد و خود تصمیم بگیرد. این جمله «کاشکی به دنیا نمی‌آمدم» معمولاً در وصیت نامه فرد بالغی که قصد خودکشی دارد باید دیده شود ولی از بچه‌های کوچک و کم سن می‌شنویم که این بسیار غم انگیز و تأسف بار است. بعضی از بزرگسالان فکر می‌کنند بچه‌ها مسایل رادریک نمی‌کنند و چنین تصور می‌کنند که دوران کودکی راحت‌ترین دوران است. در حالیکه این چنین نیست بچه‌ها فکر می‌کنند و نسبت به خود درکشان خوب است. شاید درک آنها مانند والدین و بزرگترها نباشد. آنها مجبورند در مقابل مشکلات مقاومت کنند. خیال می‌کنم که نتیجه این بررسی نشان می‌دهد که فشار و کار و برنامه‌های متعدد و نیز فشار روحی بچه‌ها بیش از حد است. که چنین به زبان می‌آورند.

پس از مطالعه این تحقیق به یاد دختر خواهرم افتادم. چند سال پیش می‌گفت:

«می‌خواهم خانه دار باشم»

پرسیدم «چرا؟»

گفت: «چون فرد خانه‌دار همیشه در خانه است.»

این طرز فکر برای من شگفت‌انگیز بود و تا کنون در ذهنم مانده است. آن زمان دختر خواهرم شش یا هفت ساله بود بچه‌ها در این سن معمولاً بیرون و خارج از خانه را باید بیشتر دوست داشته باشند. انتظار داشتم بگویند «می‌خواهم خلبان، پزشک، معلم، مهماندار..... شوم.» وقتی دقت می‌کنم متوجه می‌شوم که در آن زمان برنامه دختر خواهرم کاملاً پُر بود و اگر می‌خواستم او را ببینم وقت گرفتن از او بسیار مشکل بود! مثل اینکه فرد مهم و بلندپایه‌ای

می باشد. البته فکر می کنم دختر خواهرم گفته های زمان بچگی را فراموش کرده است و اکنون دیگر چنین فکری ندارد، من خوشحال هستم.

من نمی خواهم مجدداً دوران کودکی را تجربه کنم، خوشحالم که این دوران را گذرانده و از آن عبور کرده ام.

حدوداً شش ماه قبل در تلویزیون دیدم که در کشور چین والدین در مغازه ها در حال انتخاب و خریدن کامپیوتر هستند. خبرنگار تلویزیون پرسید برای چه کامپیوتر را انتخاب کرده اید در حالیکه از نظر مالی کمی سخت است و خرید کامپیوتر نیاز به پول زیاد دارد آنها در پاسخ گفتند: «برای بچه هایمان می خریم تا از بچگی با کامپیوتر آشنا شوند» این نشان می دهد که والدین امید بسیار دارند که بچه هایشان در آینده سعدتمند و موفق باشند و دوست دارند از دیگران کمتر نباشند و دست کمی از دیگران نداشته باشند تمام سخت گیری و برنامه ریزی هایی که پدر و مادرها برای بچه هایشان دارند بخاطر این است که در آینده افراد موفق و جالبی باشند در حالیکه به این نکته توجه ندارند که با این سخت گیریها فرزندان آنها دچار افسردگی و فشار روحی خواهند شد.

البته شاید یکی از دلایل برخورد این چنینی والدین با فرزندان، این باشد که خاترادها چشم هم چسبی می کنند و ممکن است خانواده ای به چنین برخوردی اعتقاد نداشته باشد ولی مجبور است برای اینکه فرزندش از دیگران عقب نیفتد و هنوز به چنین باوری نرسیده است. با اینکه مطبوعات و رادیو و تلویزیون این نوع برخورد را رد کرده اند اما خانواده همچنان به مسیر خود ادامه می دهد. برای تغییر دادن یک پدیده و جریان، جامعه نیاز به زمان زیاد دارد و ممکن است پس از گذشت زمان باز همچنان آن جریان و سیر ادامه داشته باشد.

البته عادت دادن بچه ها به یک سری برنامه ها لازم و مهم است ولی باید طوری باشد که بچه ها از آن برنامه ها لذت ببرند و باعث خستگی زیاد بچه ها نشود تا چنین جملاتی را در ذهن نداشته باشند: «کاشکی به دنیا نیامده بودم».

از خاطرات و نوشته‌های دانشجویان غیر ایرانی زبان و ادب فارسی، که در سال ۹۷ میلادی، در دوره‌های بازآموزی این زبان در ایران شرکت کرده‌اند و گوشه کوچکی از احساسات و خاطرات شیرین خود را به زبان فارسی نوشته‌اند

روزهای من در ایران

چهار سال پیش برای ۱۰ روز اولین بار به ایران آمده بودم. ولی آنوقت که آمدم از دیدنش هیچ سیر نشدم. وقتی که به کشورم بازگشتم گویی که از خانه بیست ساله خودم جدا شده‌ام. برای اینکه باری دیگر به خانه بیست ساله خودم بیایم چهار سال تحمل کردم. وقتی که خبر رفتن به ایران شنیدم خودم را مثل گنجشکی احساس کردم. حال که به خانه خودم آمدم از دیدن برادرانم و از مهماندوستی آنها بسیار خوشحال شدم. البته در این باره نمی‌توانم احساسات خودم را بنویسم ولی می‌توانم این را بگویم که از برادری و دوستی برادران و خواهران ایرانی خیلی خوشحال هستم و فکر می‌کنم که من هرگز نمی‌توانم این را جبران بکنم. چیزهایی که من دیدم برگز فراموش شدنی نیست. همیشه یادم خواهد ماند چون:

در دنیا فقط یک کشور داریم که با احکام اسلامی زندگی می‌کند. برای نظام جمهوری اسلامی من همیشه دعا می‌کنم. ان شاء الله تا ابد و به تعبیر دیگر تا قیام مهدی باقی خواهد ماند.

برای ما مسلمانها یک نعمت بزرگ است. باید هم ما و هم شما قدر و ارزش این نظام را بدانیم. البته شما می‌دانید ما چه جوری باید بدانیم؟ ما هم وقتی که به کشور خودمان بازگشتیم این چیزهایی که دیده‌ایم و نهمیده‌ایم باید به دوستانمان بگوییم. البته تا حال می‌گفتیم ولی فقط چیزهایی که خوانده بودیم می‌گفتیم. ولی الان که دیدیم باید بیش از پیش و بهتر از پیش بگوییم؛ ان شاء الله خواهیم گفت. چون ما الان در برابر کفر و استکبار ابرقدرتها به برادری بسیار احتیاج داریم وقتی که در بین ما مسلمانها برادری ساخته شد آنوقت هیچ کس نمی‌تواند ما را زیر پا کند. فقط به این برادری احتیاج داریم و بس.

البته من برای گفتنِ بسیار چیزها فکر می‌کنم ولی الان نمی‌توانم بر روی این ورق سفید بزنم چون برگزیدن حرفهای فارسی کمی مشکل است. احساساتی که من فکر می‌کنم نمی‌توانم بنویسم ان شاء الله درد مرا فهمیده‌اید. والسلام

حسن آماز

«ترکیه»

مشارکت به اصفهان

من از آن روزی که به ایران وارد شدم می‌خواستم شهر اصفهان را ببینم. چون درباره این شهر چیزهای بسیاری شنیده بودم که می‌گفتند:

«اصفهان نصف جهان»

روز پنجشنبه بعد از نهار بسوی اصفهان حرکت کردیم. با آنکه مسافرت زمینی بود زیاد خسته نشدیم. به اصفهان رسیدیم. هنگامی که از خیابانها می‌گذشتیم مشاهده کردیم که شب اصفهان خیلی زیبا است. شب در هتل بودیم. صبح زود به دیدن اماکن جالب اصفهان شروع کردیم. کلیسای وانگ، منار جنبان، کاخ عالی قاپو، مسجد امام، مسجد شیخ لطف الله، کوه آتشکده از جمله اماکن دیدنی اصفهان بود.

روز شنبه از اصفهان بسوی تهران حرکت کردیم. در مسیر جاده اصفهان - تهران شهر کاشان قرار داشت و از آنجا هم دیدن کردیم. بویژه خانه طباطبائی بسیار زیبا و جالب بود.

توجه همه را بخود جلب کرد.

خلاصه، از این مسافرت خیلی خوشحال شدیم.

شعله یوکسل اوزچاکی

« ترکیه »

روزهای من در شمشک

وقتی من برای دوره زبان فارسی در تهران، دعوت شدم خیلی شادمان گشتم. اما نمی دانستم کجا خواهم ماند. چون شهر «شانلی اورفا» واقع در جنوب شرق ترکیه بسیار گرم بود دیگر دلتنگ شده بودم. هوای تهران را می دانستم. برای اینکه پیش از این دوباره آمده بودم خیلی گرم است. اما وقتی که آمدم به تهران دیدم که جای ما خنک است. کلمه شمشک را شنیدم و فهمیدم که این کلمه ترکی است. انگار در یکی از مهمانسراهای ترکیه زندگی می کنم. کسانی که در جاهای آفتابی زندگی می کنند فصل تابستان به بیلاها می روند. من هم خودم را اینجا در بیلاق احساس می کنم. زیرا خیلی خنک است.

شمشک میان کوهها جا گرفته است. باد می وزد. نور خورشید، کم تأثیر می کند. روزها اینجا چنان زود می گذرد که نمی توانم بفهمم. هر روز صبح درس می خوام. معمولاً بعد از ظهر به تهران یا جاهای دیدنی ایران مثل اصفهان و قم می رویم. هر روز مرتباً صبحانه و ناهار و شام می خوریم. تلویزیون تماشا می کنیم. روزنامه می خوانیم، تنیس روی میز بازی می کنیم. حقیقتاً ایرانیان مهمان دوست هستند.

من برای ایران، «دوم کشورم» می گویم.

ایراهم آکمان

« ترکیه »

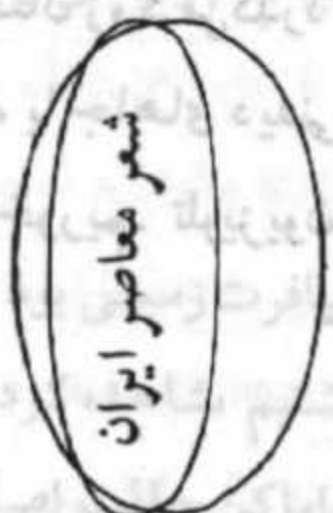
نوروز من تویی ...

نوروز من توئی و شب و روز من تویی
 خورشید صبح و ماه شب افروز من تویی
 ما می رویم و عشق چو خورشید ماندنی است
 آن مهر جاودانه‌ی پیروز من تویی
 چون اسم ذوالجلال، جلیل است نام عشق
 وان نام آتشین جگر سوز من تویی
 همچون دل نشانه، نگاهم به تیر توست
 وان ناوک بلندک دلدوز من تویی
 دیروز من تو بودی و امروز هم تویی
 فردای من توئی و همه روز من تویی



زبان علم اسانی

سپید بختی
 به سفید بختی کسی
 که تجرّف کاج‌ها را
 بر سرش می‌تکاند
 در باغ زمستانی ایستاده‌ام
 افغی وار مغوم
 در چنبره‌ای از سکوت



**
 کاش بالايم را
 به صنوبری
 پیوند می‌زدند!
 **

دراز دامنا، ای شب!
 مرا چون دره در خویش بفشرد!
 که دلم
 آشنای باستانی توست!

